

حدودی ایالات متحده آمریکا است. گرچه با از بین رفتن شوروی، روسیه دیگر تهدیدی جدی برای منافع غرب در خاورمیانه محسوب نمی‌شود، اما هر عامل دیگری که بخواهد امنیت راههای دریایی از خلیج فارس تا اروپا و خاور دور را به خطر اندازد و بدین طریق جریان انتقال نفت را متوقف یا مختل کند با واکنش شدید غرب مواجه خواهد شد.

از این لحاظ وضع خاورمیانه امروز، و در آینده قابل پیش بینی، بی شباهت به وضعی که در قرن نوزدهم آن را «مسئله شرق» عنوان می‌کردند، نیست.

کشورهای خاورمیانه، چه بخواهند و چه نخواهند، نمی‌توانند به دور از سیاست بازی‌ها و رقابتهای قدرتهای بزرگ باقی بمانند. در دهه‌های گذشته، برخی از این کشورها با بهره‌گیری از درگیری‌ها و تضادهای بین دو بلوک شرق و غرب و نیز موقعیت سوق الجیشی و تسلط بر ذخایر نفت توانستند امتیازهایی کسب کنند. بطور مثال، پس از ۱۹۷۳، برخی از کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه با استفاده از جو بین‌المللی توانستند قدرت تعیین قیمت و سطح تولید نفت را به دست گیرند و در نتیجه، از درآمد هنگفتی نیز بهره‌مند شوند. اما این وضع اکنون دگرگون شده است. امروز حتی ثروتمندترین و نیرومندترین کشور صادرکننده نفت نمی‌تواند چه از

تنش روحی و معنوی در خاورمیانه

درفرهنگ سیاسی غرب، خاورمیانه به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که از شرق مدیترانه تا سرزهای شرقی ایران را دربر می‌گیرد. استفاده از این نام در دوران جنگ جهانی دوم متداول شد. تاکنون اهمیت این منطقه چه در بین دولتمردان و تحلیل‌گران سیاسی شرق و چه در میان غربی‌ها تنها از دید غرب بحث و بررسی شده است، ولی در واقع می‌توان از دو دیدگاه این منطقه و اهمیت آن را مطالعه کرد.

در دهه‌های پیشین خاورمیانه از نظر قدرتهای بزرگ اروپا و ابرقدرتها اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک ویژه‌ای داشت. امروز نیز، به رغم فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی، اهمیت آن کاهش نیافته است. نفت خاورمیانه هنوز منبع قابل دسترس و ارزان انرژی برای غرب، ژاپن و تا

نظر جمعیت و چه از لحاظ منابع علمی، صنعتی، فنی یا قدرت نظامی به پای ایالات متحده آمریکا یا حتی کشورهای مانند فرانسه، بریتانیا و ژاپن برسد. به تعبیر دیگر، در واقع، کشورهای خاورمیانه نه تنها سرد برندگان رقابتها و تضادهای بین المللی قدرتهای بزرگ نبوده و نیستند، بلکه قربانیان اصلی آنها هستند.

به علت مرفقیت نسبی اوپک در دو دهه گذشته و نیز غرور و نخوت برخی از رهبران این منطقه هنوز میزان آسیب پذیری و نقطه ضعف آنها دقیقاً مشخص نشده است ولی با یک بررسی ساده می توان حدس زد که حتی ثروتمندترین یا نیرومندترین آنها در یک تضاد جدی با غرب خود را ته چاه خواهد یافت.

خاورمیانه از دیدگاهی دیگر

اما بجز مطالعه خاورمیانه از نظر استراتژیک و ژئوپلیتیک، می توان این منطقه را از دیدگاه دیگری نیز تحلیل و بررسی کرد. اگر ما این منطقه را نه به عنوان خاورمیانه بلکه به عنوان سرزمین اسلام که ساکنان آن ایرانی، عرب، ترک و یهودی هستند، در نظر بگیریم، آنگاه مسائل و موضوعات دیگری در ذهن ما پدید می آید. اولین و عموماً مهم ترین مسئله، موضوع مناقشه اعراب و اسرائیل است. یکی از علل طولانی شدن این مناقشه این است که جهان عرب از

مجموعه کشورهای تشکیل شده است که دیدگاهها و منافع متفاوت و گاهی متضاد با یکدیگر دارند و هرگز نتوانسته اند بر یک راه حل توافق کنند.

ابتدا، مصر به علت موقعیت جغرافیایی و نظامی اش، مهره اصلی ائتلاف ضد اسرائیلی بود، ولی پس از توافق کمپ دیوید (۱۹۷۸) از این ائتلاف کناره گیری کرد. اکنون نیز پس از توافقات اسرائیل با سازمان آزادی بخش فلسطین و اردن، عضو دیگر ائتلاف، یعنی سوریه، در موقعیتی نیست که خطر یک جنگ تازه با اسرائیل را بپذیرد. بنابراین، تضاد اعراب و اسرائیل ممکن است به همین صورت کنونی باقی بماند یا حتی از طریق رسیدن به یک راه حل پایان یابد.

ولی اگر فرض کنیم مصر و اردن و سازمان آزادی بخش فلسطین بار دیگر از اسرائیل فاصله بگیرند و ائتلاف عربی ۱۹۴۸ دوباره زنده شود، یک جنگ تازه بین اعراب و اسرائیل پدید می آید که توجه ناظران خارج از دنیای عرب را بخود جلب کند. حتی اگر جنگ اعراب و اسرائیل به شکست و نابودی اسرائیل انجامد، باز مسئله خاورمیانه حل نخواهد شد؛ زیرا از هم اکنون مسائل دیگری وجود دارد که در خور تأمل و بررسی است. این مسائل عبارت است از: عدم ثبات سیاسی، سرگردانی روشنفکران و تنش روحی و معنوی در کشورهای

خاورمیانه. به تعبیر دیگر، می توان گفت که این مسائل با پایان انزوای منطقه ظهور کرد، ولی از سوی دیگر ظهور آنها نشانگر عدم توفیق یا عدم رغبت کشورهای منطقه برای نزدیکی با تمدن دیگری بود.

پس از سقوط امپراتوری عثمانی و سایر نظامهای سستی منطقه، عدم ثبات سیاسی یکی از ویژگی های این منطقه شد. تا شروع قرن بیستم نظامهای موجود در منطقه از نوعی بودند که در کتابهای سیاسی کلاسیک به آن استبداد شرقی می گویند. در این نوع نظام، دولت به نفع فرمانروایان کار کرده و مشغله عمده اش اخذ مالیات و حفظ یک نیروی نظامی بود. در این نظام مردم و فرمانروایان به یکدیگر اعتمادی نداشتند. به دلایل گوناگون، این نوع نظام حکومتی در اواخر قرن نوزدهم از بین رفت. ولی از طرف دیگر، هیچ گونه نظام قابل دوام دیگری نیز جای آن را نگرفت. برای مدتی طبقه روشنفکر و فرهیخته این منطقه که کم و بیش با غرب آشنا شده بودند، معتقد بودند که نظام مشروطه و حکومت پارلمانی می تواند با موفقیت جانشین نظام پیشین شود. استقرار این نظام خواب و خیال بزرگ ترکهای جوان در عثمانی، مشروطه خواهان در ایران، و مشروطه خواهان لیبرال در مصر بود. ولی بزودی آشکار شد که کشورهای منطقه قادر به حفظ یک نظام پارلمانی آزاد نیستند.

از این رو، هر روز نظامی مستبدتر جانشین نظام خودکامه پیشین می شد و مردم مانند جانوران آزمایشگاهی در بوتۀ آزمایش زورگویان ریز و درشت قرار می گرفتند.

شاید بتوان ادعا کرد که آینده ثبات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه در نتیجه تحولات سالهای اخیر حتی تاریک تر به نظر می رسد. نوع تازه ای از فرمانروایان ظهور کرده اند که خواسته یا ناخواسته قدرتهای بسیاری را به انحصار خویش درآورده اند و انواع گوناگون فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی جامعه را زیر سلطه خود درآورده اند. حتی فرمانروایان پیشین هرگز تصور نمی کردند که یک حکومت ممکن است تا این اندازه قدرت داشته باشد.

این نوع تازه حکومت نیازمند تمرکز بیشتر و بوروکراسی بزرگتر است و تولید و ابتکار را در سطح پائین نگاه می دارد. در نتیجه، ایجاد و افزایش ثروت ملی را از بین می برد. معمولاً در این نوع حکومت ثروت به صورت کمکهای دولتهای دیگر، از طریق درآمد اتباعی که در کشورهای بیگانه کار می کنند یا به صورت درآمدهای متورم حاصل از فروش نفت از بیرون وارد می شود. در این نوع حکومت فاصله بین مردم و فرمانروایان زیاد است، ولی در همین حال خطرات بزرگی برای فرمانروایان وجود دارد. اگرچه آنها به مردم حساب پس نمی دهند، ولی زمانی که

مسائل و مشکلات ظاهر می شوند، نمی توانند آنها را برطرف کنند یا بصورت اولیه شان محدود نگاه دارند؛ زیرا تمام مسئولیتها، از ایجاد شغل برای مردم تا تأمین مسکن، آب، برق، و تعیین قیمت سوزن، پنبه بهداشتی و غیره را نیز به عهده گرفته اند، در نتیجه تمام حکومت به زیر سؤال می رود.

بی ثباتی منطقه از این حقیقت نیز سرچشمه می گیرد که رسانه های گروهی جدید حتی زمانی که کاملاً در اختیار حکومتها هستند، انزوای طبقات و گروههای مختلف اجتماعی را در هم می شکنند. در نتیجه، «بی اعتنایی» این گروهها را که در گذشته نوعی امتیاز در دست فرمانروایان سنتی بود را از بین می برند. سرانجام، فضای اجتماعی متراکم ترمی شود، ولی همچنان بسته می ماند. به طور طبیعی، در این فضا حرکت گروهها دشوارتر می شود و اصطکاک افزایش می یابد و جامعه در وضعیتی بحرانی قرار می گیرد. افزایش عملیات خرابکارانه، تظاهرات خیابانی و اغتشاش در ترکیه، مصر، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، بحرین و دیگر کشورها نمونه هایی از این نوع هستند.

نهادهای سنتی

اگر بپذیریم نهادهای سنتی سیاسی خاورمیانه بطور اجتناب ناپذیری از میان

رفته اند، ولی نهادی محکم و مورد قبول جانشین آنها نشده، در مورد مفاهیم و عقاید نیز دقیقاً همین اتفاق افتاده است. به عبارت دیگر، هنوز در ذهن توده های مردم خاورمیانه عقیده ای جانشین این باور که، وظیفه دینی مسلمانان می باشد که از خلیفه مسلمانان اطاعت کنند، نشده است. در اواخر قرن نوزدهم، این عقیده دست کم از دید تحصیل کرده های منطقه غیر قابل قبول به نظر می رسید. اما چه چیزی باید جانشین آن می شد؟ یک نظام مشروطه، که روابط اجتماعی را بین مردم تنظیم و تعریف می کرد، محصول یک سنت حقوقی و سیاسی اروپایی بود و اگرچه در میان طبقات روشنفکر و تحصیل کرده با ارزش و محترم بود، ولی در نهایت ثابت کرد که از استهای بومی فاصله بسیار دارد و نمی تواند در ریشه ها نفوذ کند.

در همین حال، مفاهیم دیگر طرفداران زیادی یافت. محبوب ترین آنها ملی گرایی بود. این مفهوم با تجددگرایی تضادی نداشت و در ضمن خواستار رها کردن گذشته و استهای قدیم هم نبود. بسیار طبیعی به نظر می رسید که اعراب، ایرانیان و ترکها هر یک در سرزمینهای خود زندگی کنند و دولت خود را تشکیل دهند. البته، این ظاهراً مفهوم ساده ای بود، ولی زمانی که می بایست مشخص می شد چه کسی یا چه چیزی یا چه

سرزمینی عربی یا ترکی است، مشکل نمایان می‌شد. بویژه برای اعراب یک مشکل دیگر وجود داشت، آنها نه در یک دولت و سرزمین، بلکه در دولتهای متعددی زندگی می‌کردند. اگر حقیقتی در این عقیده وجود داشت که اعراب یک ملت واحد هستند، این حقیقت به هیچ عنوان در واقعیت منعکس

نبرد. اگر «ملت واحد عرب» حقیقت بود، بنابراین، باید واقعیت به نحوی ساخته می‌شد که با حقیقت وفق دهد. این موضوع، برنامه یا ایدئولوژی پان-عربیسیم بود که از ۱۹۴۵ به بعد به صورت گسترده‌ای بر شعارهای سیاسی دنیای عرب داشت. ولی تلاش برای جامه‌عمل پوشاندن به رویای پان-عربیسیم از معنویت به سیاست تبدیل شد، سیاستی که در آن رهبران بر علیه یکدیگر مبارزه و توطئه کردند. سیاستی که در آن، حکومت یک کشور تلاش می‌کرد حکومت کشور همسایه را سرنگون کند، مبارزه‌ای که در آن میانه روی و امتناع وجود نداشت.

جمال عبدالناصر سرشناس‌ترین اعمال‌کننده این نوع سیاست مرامی بود که در آن اصول سیاسی به شعارهایی برای تحریک و انهدام تغییر یافته بودند. سرانجام، تمام این شعارها و سیاستها به هیچ ختم شد، و اگر چیزی از پان-عربیسیم به عنوان ایدئولوژی رسمی باقی ماند، همان است که امروز فقط

در مدرسه‌ها تدریس می‌شود یا تبلیغاتچی‌ها از آن بهره‌برداری می‌کنند. اکنون، پان-عربیسیم نیروی الهام بخش خود را از دست داده و وجود ظاهری آن یک خلا روشنفکری و عقیدتی را پنهان نگاه می‌دارد که به همان قدر که دردناک است، خطرناک نیز هست.

اما ملی‌گرایی از همان ابتدا به عنوان سازمان‌دهنده اصول جامعه، اعتراض عده‌ای را برانگیخت. معترضان می‌گفتند که ملی‌گرایی وفاداری به اسلام را که باید تنها عامل پیوستگی مسلمانان باشد، نفی یا انکار می‌کند و اصولاً در اسلام چیزی بنام مرزبندی جغرافیایی یا فرهنگی وجود ندارد. در مقابل این اعتراضها بحثهای گوناگونی در گرفت. رهبران ترکیه به طور جدی توجه زیادی به این اعتراضها نکردند؛ زیرا ترکها مدت‌ها بود که دوره «تنظیمات» که از ۱۸۶۲ شروع شده بود، پشت سر گذاشته بودند. اما اندیشمندان پان-عرب می‌گفتند که اسلام و عربیت دست در دست یکدیگر دارند؛ زیرا پیامبر اسلام (ص) و اولین پیروانش عرب بودند و اسلام بخشی از میراث اکثریت بزرگی از اعراب است. ولی در حقیقت، این بحثها، تلاشی بود در جهت خشی کردن اعتراضها؛ زیرا آنها در عمل آشکارا عربیت را بر اسلام مقدم می‌شمردند.

با این حال، با وجود حمایت حکومتها از

طرح آن بحثها، این مفاهیم هنوز نمی توانستند جانشین اسلام به عنوان کانون پیوستگی مردم شوند. اسلام عمیقاً در میان توده ها ریشه داشت و برای آنها معنویت، دید دنیایی و یک مقصد انسانی جامع و آرام بخش مقرر می کرد. برخورد اسلام سستی با سیاست بدین نحو بود که هرچه انسان معتقد و مؤمن به خدا فاصله بیشتری بین خود و آنها می که در مسند قدرت هستند، بگذارد برای او و آخرتش بهتر خواهد بود. در واقع، این نوع برداشت از اسلام اخلاص به پروردگار و نوعی بی اعتنایی انسان نسبت به سیاست را تبلیغ می کرد.

روشنفکری و غرب گرایی سیاسی - که بتدریج طبقات روشنفکر و نخبگان را به تسلط خود درآورد، تقویت شد. این نوع طرز فکر اسلام سستی را به طریقی تقویت کرد. بتدریج بحثها و دکترینهای سیاسی فاصله خود را از توده های مردم بیشتر کردند. در کشورهای مسلمان این جدایی بین اسلام و دکترینهای سیاسی مسلط و نهادها، مالا متفکران اسلامی را مضطرب کرد. ابوالعلا (ابوالاعلی) مودودی در میان مسلمانان هند و پاکستان و شیخ حسن البنا، بنیانگذار اخوان المسلمین، در مصر در زمره نخستین متفکرانی بودند که مبارزه با آن روند را آغاز کردند. آنها می گفتند که برای محفوظ ماندن در مقابل مکتبهای

روشنفکرانه که به طور مرموزی مضرند، و این خطر معنوی که غرب ایجاد کرده است و کمتر از خطر تسلط سیاسی و نظامی آن نیست، مسلمانان باید به اسلام پیامبر (ص) باز گردند و نظامی بر اساس دستورات قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) تأسیس کنند؛ قانونگذاری و کارهای سیاسی نیز باید مطابق دستورات الهی باشد. این همان است که امروز بنیادگرایی یا اصول گرایی اسلامی نامیده می شود.

اما، در حقیقت، چنان موضعی واکنش در برابر چیزی است که به عنوان یک تهدید احساس می شود. ولی آیا این واکنش برای حل مسائل خاورمیانه کافی است؟ آیا این خطر وجود ندارد که این چون یک واکنش است، اهمیت و جاذبه همان تمدن و روشنفکری غربی را که آنها مشتاق سرکوبی اش هستند، افزایش دهد؟ زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم تمدن غربی هنوز معیار سنجش و قضاوت درباره سایر تمدنهاست و هنوز به عنوان منبع دستاوردهای هنری، علمی، فنی، روشنفکری و مرکز پرتحرک نوآوری های سیاسی و اقتصادی باقی مانده است.

این همان تنش روحی و معنوی در خاورمیانه است. در خاورمیانه دنیای کهن نمی میرد و دنیای نو زاده نمی شود، آیا این برزخ تاریخی همیشگی خواهند بود؟ آیا

Sylvia G. Haim, (ed), *Arab Nationalism: an Anthology*. Berkeley: 1976.

M. Sukru Hanioglu, *The Young Turks in Opposition*, New York: 1994.

C.P. Harris, *Nationalism and Revolution in Egypt*. The Hague, 1964.

Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age*, Oxford: 1962.

Nikki Keddie, (ed). *An Islamic Response to Imperialism: Political and Religious Writing of Sayyid Jamal al-Din Al-Afghani*. Berkeley: 1986.

Malcolm H. Kerr, *The Arab Cold War: Gamal Abd Al-Nasir and His Rival, 1958-1970*, London: 1970.

M. Khadduri, *Political Trends in the Arab World: The Role of Ideas and Ideals in Politics*, London: 1970.

J. Landau, *The Politics of Pan-Islam*, New York: 1990.

W. Laqueur, (ed), *The Middle East in Transition*. London: 1955.

B. Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, London: 1979.

A. Maududi, *The Process of Islamic Revolution*, Lahore: 1955.

O. Roy, *The Failure of Political Islam*, Harvard U.P., 1994.

P. Scale, *The Struggle for Syria*. New Haven: CT., 1986.

Charles D. Smith, *Islam and the Search for Social Order in Modern Egypt*, New York: 1983.

S. Telhami, *The Path to Camp David*, New York: 1990.

B. Tibi, *Arab Nationalism*. New York: 1981.

سرانجام روشنفکران و نخبگان خاورمیانه از سرگردانی در اندیشه و ذهن خود نجات خواهند یافت و با ارائه پیشنهادها و روشهای عملی موفق به شکستن این دور باطل خواهند شد؟ یا نومیدانه باید اعتراف کرد که حل مسائل خاورمیانه به مشابه نعل کردن پشه در هواست؟

محمود عبدالله زاده

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشهای ژئوپلیتیک

و مرزهای بین المللی دانشگاه لندن

کتابنامه:

مایکل بارت، «نهادهای نقشه‌ریزی نظامی: نظام دولتهای عرب»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۲، پائیز ۱۳۷۳.

فرهنگ رجایی، «درآمدی بر اندیشه سیاسی معاصر عرب»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۲، پائیز ۱۳۷۳.

حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، ۱۳۵۸.

سید ابوالاعلی مودودی، عبودیت تکسری، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، تهران ۱۳۴۳.

Charles C. Adams, *Islam and Modernism in Egypt*, Oxford: 1933.

F. Ajami, *The Arab Predicament*, New York: 1981.

G. Antonius, *The Arab Awakening*, New York: 1965.

N. Berkes, *The Development of Secularism in Turkey*, Montreal: 1964.

H. Enayat, *Modern Islamic Political Thought*. London: 1982.